بررسی مفهوم شفاعت؛ آیا شفاعت نوعی پارتی بازی آخرتی است؟

از وهم تا واقعیت: شفاعت به‌مثابه پیوند سنخی در نظام عدل الهی

آدمی وقتی به بحث شفاعت می‌رسد، معمولاً تصویری از دنیای خودش را به آخرت می‌برد: اداره‌ای سخت‌گیر، پرونده‌ای سنگین و آشنایی که پشت درِ بسته اتاق مدیر، گرهی را باز می‌کند. با این تصویر، شفاعت یعنی پارتی‌بازی و پارتی‌بازی با عدالت نمی‌سازد. قرآن همین تصویر را در هم می‌شکند: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ»[1]. اما همین قرآن در جاهای دیگر شفاعت را اثبات می‌کند. نمی‌شود هر دو دسته آیات را درست فهمید، مگر این‌که معنای شفاعت را از پارتی‌بازی جدا کنیم و در جای دیگری بنشانیم. این مقاله می‌کوشد آن جا را نشان دهد: شفاعت در مکتب شیعه رابطه‌ای قراردادی نیست، «پیوندی سنخی» است. شفاعت‌شونده کسی است که میان او و شفیع، شباهت و هم‌جنسی درونی برقرار است و فقط در بخشی از اعمال از مسیر منحرف شده است.

آخرت، قلمرو حقیقت

بزرگ‌ترین خطای ذهنی در این بحث، قیاس آخرت با دنیاست. شهید مطهری در بحث‌های عدل الهی و در «آشنایی با قرآن» تأکید می‌کند که پاداش و کیفر اخروی را باید از جنس «لازمه عمل» و نتیجه تکوینی آن دید، نه از جنس قرارداد و جعل. وقتی چنین باشد، رشوه و توصیه بی‌پشتوانه جایی ندارد. آنچه آدمی در آخرت می‌بیند، بازتاب حقیقت وجودی خود اوست، همان‌که آیه می‌گوید: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»[2]. دقیقاً همین نوع شفاعت را نفی می‌کند: شفاعتی که از بیرون و بدون پشتوانه وجودی بخواهد حساب را

[1] سوره مبارکه بقره؛ آیه ۴۸
[2] آیه ۳۹ سوره مبارکه صافات

عوض کند، یا مانند فدیه و عوض دنیوی باشد. شهید مطهری شفاعت‌های مورد نفی را همان تصور یهودیان و مشرکان می‌داند. آنان گمان می‌کردند نسب یا وابستگی قومی، یا پرستش واسطه‌ها به‌عنوان صاحبان اختیار مستقل، آنان را از حساب معاف می‌کند.

پس نخستین گام، نفی قاطع شفاعتِ وهمی است. شفاعتی که اگر ممکن بود، عدل را تعطیل می‌کرد و در قیامت هم جایی نداشت.

شفاعت اثبات‌شده: اذن و سنخیت

قرآن شفاعت را به شرطی اثبات می‌کند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»[۳]، «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»[۴]، «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»[۵] و «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ»[۶]. این آیات دربردارنده ۳ نکته هستند:

نخست اینکه، مالک اصلی شفاعت خداست و شفیع مستقل نیست.

دوم اینکه، شفیع باید از جانب خدا اذن داشته باشد.

سوم اینکه، مشفوع‌له باید «مرتضی» باشد، یعنی مورد پسند و پذیرش.

اما چه کسی مرتضی است؟ در نگاه شیعه، شفاعت‌شونده کسی نیست که صرفاً نام شیعه یا مسلمان بر خود نهاده باشد. او کسی است که میان جان او و جان شفیع، هم‌سنخی هست. شفیع (پیامبر و امامان معصوم) پیشوایان مسیر کمال انسانی هستند و شفاعت‌شونده رهرو همان مسیر است، هرچند لغزش‌هایی کرده باشد. شفاعت یعنی شفیع، آن «شفع» و «جفت» را که از مسیر افتاده یا کند شده، به خود می‌پیوندد، و این پیوند ممکن است چون میان آن دو، رشته‌ای از سنخیت برقرار بوده است.

---

[۳] سوره مبارکه بقره؛ آیه ۲۵۵
[۴] سوره مبارکه یونس؛ آیه ۳
[۵] سوره مبارکه زمر؛ آیه ۴۴
[۶] سوره مبارکه انبیاء؛ آیه ۲۸

روایتی از امام صادق علیه‌السلام همین مرز روشن شده است: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لاَ تَنَالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاَةِ»[۷]. کسی که نماز را سبک می‌شمارد، یعنی ارتباط با مبدأ را سبک می‌گیرد، رشته سنخیت را از بیخ بریده است. شفاعت به او نمی‌رسد، نه از سر کینه، بلکه چون پیوندی نمانده که شفاعت از آن عبور کند و در عین حال، روایت پیامبر که «إنّما شَفاعَتي لأهلِ الكبائرِ مِن أُمَّتي»[۸] را امید می‌دهد که لغزش در عمل، حتی بزرگ، لزوماً به معنای گسستن آن رشته نیست. قابل جمع بودن این دو روایت، نشان می‌دهد معیار، «ریشه درون» است نه شمار خطاها: آنجا که ایمان و محبت به حق و اولیای حق زنده است و انحراف در بخشی از رفتار رخ داده، راه بازگشت و پیوند باز است و آنجا که حقیقت درون بریده شده، شفاعت موضوعش را از دست می‌دهد.

مؤمن، «عنصری از نظام حق»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «مؤمن، مؤمن نامیده شده است؛ چون خود را در امان خدا در می آورد و خدا به او امان می دهد.»[۹] اگر «ایمان» را نه فقط یک باور ذهنی، بلکه جهت‌گیری کل وجود به سوی حق بدانیم، همان‌طور که شهید خامنه‌ای در «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» ایمان را به‌عنوان حرکتی همراه با عمل و پیوستگی با جهت حق معرفی می‌کند، آنگاه مؤمن دیگر بیگانه‌ای نیست که از بیرون درخواستی بیاورد. او بخشی از جهت‌گیری درونی نظام است. امانی که او می‌خواهد، دخالت در عدل نیست، بلکه تجلی همان حقیقتی است که با آن همسو شده است.

اینجاست که فرق شفاعت با پارتی‌بازی روشن می‌شود. در پارتی‌بازی، شفیع از بیرون نظام معیار را کنار می‌زند. در شفاعت، معیار خود نظام یعنی «رشد وجودی و هم‌جهتی با حق»، از طریق شفیع عمل می‌کند. شفیع نه بدون استحقاق، بلکه با استناد به استحقاقِ پیوند، شفاعت می‌کند.

---

[۷] من لا یحضره الفقیه؛ ج۱ ص۲۰۶
[۸] عیون أخبار الرِّضا: ۳۵/۱۳۶/۱ .
[۹] بحار الأنوار : ۱۶/۱۹۶/۷۸ .

شهادت چهل مؤمن و حیای الهی

روایتی از امام صادق هست که بیان می‌کند اگر چهل مؤمن بر میت شهادت دهند که از او جز خیر ندیده‌اند، خدا حیا می‌کند که خلاف آن عمل کند[۱۰]. ممکن است این روایت در نگاه اول با علم الهی ناسازگار به نظر برسد. خدا که حقیقت میت را می‌داند، پس شهادت دیگران چه چیزی را تغییر می‌دهد؟

پاسخ در همان منطق سنخیت است. شهادت چهل مؤمن بر صلاحیت میت، نشانه این است که میت در جامعه مؤمنان و در دایره پیوند با آنان زیسته و رشته ارتباطش با اهل ایمان، که اهل ایمان بر آن گواهی می‌دهند، پاره نشده است. این گواهی، «علم» خدا را زیاد نمی‌کند. شاهدی است بر وجود همان سنخیتی که مایه ارتضاست. «حیا» هم در اینجا نه اجبار خدا، بلکه نشانه کرامتی است که خدا برای مؤمنان قائل است. در نتیجه شهادت مومنین در حق یکدیگر عاملی بیرونی نیست که حقیقت میت را عوض کند، بلکه تجلی و گواه پیوندی درونی است. همین پاسخ به دوراهی «اگر شایسته است شهادت لازم نیست و اگر نیست شهادت بی‌اثر است» می‌رسد: شهادت، خودش بخشی از شایستگی است، چون نشان می‌دهد میت از دایره پیوند بیرون نیفتاده است.

شفاعت، تربیت و امید

شفاعت در پایان راه، ادامه همان «اقتدا» در طول عمر است. ارتباط با الگوها و اولیاء، ارتباطی صرفاً عاطفی و جانشین عمل نیست. این ارتباط باید انسان را بسازد و مسئولیت‌پذیر کند. کسی که در دنیا خود را به خط پیامبر و امامان نزدیک کرده، در آخرت هم نزدیک‌تر دیده می‌شود. کسی که هرگز تلاشی برای نزدیک شدن نکرده، نمی‌تواند در لحظه آخر انتظار داشته باشد، کسی دستش را بگیرد.

[۱۰] إِذَا مَاتَ اَلْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جِنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا :اَللَّهُمَّ إِنَّا لاَ نَعْلَمُ مِنْهُ إِلاَّ خَيْراً وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا; قَالَ اَللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لاَ تَعْلَمُونَ. الخصال، ج ۳، ص ۵۳۸

آیت‌الله حائری یزدی در «هرم هستی» تصویری از نظام آفرینش به‌صورت سلسله‌مراتبی ارائه می‌دهد که در آن هر مرتبهٔ بالاتر، واسطه نزول فیض به مراتب پایین‌تر است؛ اگر شفاعت را در این چهارچوب بفهمیم، شفیع همان واسطه فیض است که انسان‌های ضعیف‌تر را که با او پیوند دارند، بالا می‌کشد. نیز آیت‌الله بهشتی در بحث‌های خود درباره خداشناسی و انسان‌شناسی قرآنی، رابطه انسان با مبدأ را رابطه‌ای پویا می‌داند که با انتخاب و عمل ساخته می‌شود، نه رابطه‌ای اعتباری که با یک نام یا برچسب برقرار شود. این سه نگاه در یک نقطه به هم می‌رسند: شفاعت به رشته واقعی پیوند، یعنی ایمان، محبت، اقتدا و عمل، وابسته است.

نتیجه عملی: ساختن پیوند

از این بحث دو هشدار و یک امید بیرون می‌آید. هشدار اول این‌که شفاعت نمی‌تواند جایگزین عمل شود؛ اگر شفاعت از جنس پیوند است، هر گناه، سبک‌شمردن و بی‌اعتنایی به مبدأ، در واقع همان رشته شفاعتی را سست می‌کند. هشدار دوم این‌که شفاعت را نباید نفی کرد. نفی آن، انکار حقیقتی است که قرآن و روایات بر آن تأکید دارند و انسان را از امیدی که او را به بازگشت وامی‌دارد، محروم می‌کند. امید هم این است که لغزش در رفتار، لزوماً به معنای بریدن از مسیر نیست. کسی که در اصل جهت‌گیری خود با حق همسو مانده، هرچند بارها خطا کرده، می‌تواند با توبه، ترمیم عمل و ادامه پیوند با اولیای الهی، در مسیر شفاعت بماند.

آنچه برای مشمول شفتعن شدن لازم است؛ در عمل ۳ مرحله دارد: نخست، پیوند دائمی با معصومین از راه شناخت، مودت و عمل به سیره آنان. دوم، ترمیم لغزش‌ها به‌جای توجیه آنها. سوم، حضور در جمع مؤمنان و ساختن اعتبار اخلاقی در میان آنها.

شفاعت نه وهم است و نه دور زدن عدل الهی. وهم آن چیزی است که قرآن نفی می‌کند: شفاعت بی‌پشتوانه، نسب‌محور و قراردادی. واقعیت آن چیزی است که با اذن خدا و برای مرتضای او رخ می‌دهد:

دست‌گیری شفیع از کسی که با او هم‌سنخ است و فقط در بخشی از اعمال دچار لغزش شده. این شفاعت از درون نظام حق می‌گذرد و عین عدل است؛ چون عدل یعنی هر چیز در جای خودش. کسی که رشته پیوندش را زنده نگه داشته، جایش کنار اهل پیوند است؛ بنابراین قدرت شفاعت در بیرون از انسان نیست، بلکه در پیوندی است که خودش در دنیا ساخته است.

Mentazer Mentazer
Mentazer Mentazer
Mentazer Mentazer
Mentazer Mentazer
Mentazer Mentazer